

وضعیت خرده‌بورژوازی شهری

الف - "طبقه"ی متوسط در ساختار جهانی در دهه‌ی اخیر

بی تردید، هر نوع مساعدت یا کوتاه آمدنی که جناحهای مختلف سرمایه‌داری جهانی به رهبری آمریکا و انگلیس (وزیر فشار متحدان بازار مشترک) در برابر انقلاب اسلامی ایران داشتند، قمدشان نابودکسردن "طبقه"ی متوسط کشور نبود. دلایل:

طبقه‌ی متوسط ایران بهترین بازار فروش مستقیم و غیرمستقیم کالاهای مصرفی و سرمایه‌ای مواد مصرفی را تشکیل میدهد است.

طبقه‌ی متوسط ایران از حیث بنیان تفکرات اجتماعی خود بسیار محافظه کار و لذا قابل اعتماد نبود، گرچه نارضایتی خطرناک اومی‌بایست بزیان جناح چپ به مهار می‌آمد.

طبقه‌ی متوسط ایران با استثنای بخش‌های محدود سیاسی شده‌اش، مبارزه ضد امپریالیستی را بخوبی لمس نمی‌کرد و میانه‌ی مبارزه آزادیخواهانه و مبارزه ضد امپریالیستی‌اش بسیار منقوش بود.

طبقه‌ی متوسط ایران پرجمعیت و نیروی اجتماعی قوی به حساب می‌آمد که ارتش و نیروهای امنیتی و اطلاعاتی و کارشناسان اجتماعی و فنی را تحویل میداد.

با اینوصف طبقه‌ی متوسط لطمه دید. سخت خسارت خورد اما تحلیل نرفت. قانون لاسال درباره‌ی طبقه کارگر می‌گوید، وقتی تعداد کارگران زیاد می‌شود، محدودیت مواد غذایی و بهداشت، مرگ و میر را میانشان رواج میدهد و لذا با از تعداد کارگر در بازار پایین می‌آید. به این دلیل مزد نیروی کار در بازار همیشه در حد بخور و نمیر باقی می‌ماند. کارل مارکس این نظر را، ضمن آنکه مورد استفاده کافی قرار داد به علت مکانیکی بودنش رد کرد. بگمان او همانطور که واقعیت نشان میدهد طبقه کارگر میتواند از حیث عددی زیاد شود و حتی دستمزد نیز افزایش یابد. مهم آن اضافه ارزش است که کارگران تولید میکنند. در مورد طبقه‌ی متوسط، دستکم طبقه‌ی متوسط ایران وضع معکوس قانون لاسال پیش آمده است. عدد طبقه‌ی متوسط زیاد می‌شود، گرچه بطور کلی فوج فوج به کیسه خسارت دیدگان می‌ریزند. قانون اجتماعی کوچکی میان آنها حکم رواست. اندکی از آنها سود می‌برند، برخیشان تقلید میکنند اما سود نمی‌برند، برخیشان را دست تقدیر در این محل با در آن محل به کارهای بی‌ثمر و امیدارد. اما اکثریتشان در حال از دست دادن دائمی سطح زندگی هستند. پس اندازه‌ها و دارائیها جبران کننده فشارهای مالی شده است.

اقتصاد جهانی از زمان تشکیل کنفرانس گوادولوپ در اواخر سال ۱۹۷۸ تا آخرین اجلاس کشورهای صنعتی هرگز برای طبقه‌ی متوسط ایران خنجر نکشید. اما بیرون گذاشتن ایران از سهم رشد صنعتی جهان (به هر دلیل که باشد، دلیل آن خطر انقلابی غیرقابل مهار ایران نبوده است) طبقه‌ی متوسط ایران را بشدت زیان دیده کرد، بر عدشان افزود. اما نارضایتیهای طبقه‌ی متوسط، بطور غالب، دامن غرب را نمی‌گیرد، این را مهندسی اجتماعی غرب خوب میدانند. ماهم اگر یادمان بیاید که چطور بخش مهمی از طبقه‌ی

متوسط - گرچه نه بخش های از حیث کیفی مهم - امیدها را از رادیوهای غربی می جویند با مهندسی اجتماعی هم عقیده می شویم .

اگر شغل ها را ملاک بگیریم ، تعداد شغل های خدماتی و شغل هایی که بهر حال هم غیر کارگری وهم غیر سرمایه دارانه - کار فرمایانه هستند ، در ۱۰ تا ۱۲ سال اخیر نسبت به دوره گذشته رشد بیشتری کس کرده است . وقتی قرار شد کره و ترکیه و برزیل و سنگاپور و هنگ کنگ و تایوان شرکای خوب تر و فعال تر سرمایه داری جهانی بویژه سرمایه داری آمریکایی باشند ، بلاهای دیگر هم چه بر حسب تصادف ، وجه مطابق قانون حتمی الاجرای سرمایه داری جهانی ، بجز عقب ماندگی صنعتی به سراقتصاد ایران میاید ، جنگ ، افسست در آمدنفت ، رشد جمعیت شهری (بخوان تقاضاهای عظیم برای خوردن و پوشیدن و مصرف کردن) و غیره . در این صورت فقدان شغل های صنعتی ، با شغل های خدماتی که واقعا به تولید خدمت میدهند و مستقیما از آن تغذیه میکند ، سرمایه های پولی را به سمت شغل های ناب طبقه متوسطی میکشانند . اینکه چرا پول هم این وسط دائم از یاد می شود ، البته هم به مخارج دولتی که نمیتواند خود را کنترل کند مربوط میشود وهم به رابطه مثبت و حیاتی بین بخش محدودی از طبقه متوسط (نه خیلی هم محدود) و مخارج دولتی .

به این طریق است که ساختار اقتصاد جهانی که در سیستم وظایف بین المللی جایی برای صنعتی شدن نفتی هادر نظر نمیگیرد* جدا از آثار و خمی که بر زندگی طبقه کارگر میگذارد - و در کدام بحران طبقه کارگر جهان سوم تاوان سهمگین را نپرداخته است ؟ - دسته دسته طبقه متوسط را نیز قربانی میکند . صنایع که ورشکست شدند دولت زربار آن میرود و دولت کار مندم دارد ، مخارج هم دارد و دولت بیسلسر از سرمایه دار خصوصی میل به کنترل دستمزدها دارد . تورم ناشی از نبودن کالا (و بودن تقاضا به دلیل جمعیت و پولی که دست دولتبان و نزدیکانشان هست) موجب میشود که در آمد واقعی کارکنان دولتی پایین بیاید . بسیاری از کارکنان دولتی عملا کارگر نیستند کارکنان واحدهای صنعتی هستند .

کاسبکاری کوچک و خرده یا شغل جادبی است برای کسانی که از مشاغل تولیدی و امانده اند بیاروستاها را به سمت شهر هاترک میکنند زیاد بودن دست و فروشنده ، در آمد این گروه از صاحبان فعالیت را نیز در مسیر سکون پامسیر نزولی قرار میدهد . با اینوصف مشکل است که مستقیما نیروهای متوسط به مبارزه طبقاتی گام بگذارند .

کار مبارزه ملی و آزادیخواهانه معمولا سروکارش با دولتی است که هم از عدم تشکل توده ای وهم از تشکل های خاص خود استفاده میبرد (ارتش ، پلیس وفادار ، تشکل های بخشی از طبقه متوسط ولومپسین هایی که از مزایای پولی دولت استفاده مالی میبرند و کمترین در مدار مصرف وابسته قرار دارند و لذا با پول ملی برای خود آلف اولوف درست میکنند) . در همپاشیده شدن تشکل های کارگری و تشکل های سوسیالیستی ، راه را برای دویدن با چرخش اقشار مختلف طبقه متوسط به سمت مدل های زندگی ماقبل طاغوتی باز میکند . اعم از اینکه این مدل جان بگیرد یا خبر حضور آن هم برای دولت وقت وهم برای مهندسی اجتماعی- سیاسی

* منظور از صنعتی شدن در اینجا ، صنعت پیشرفتهی ناشی از "انقلاب تکنولوژیک" است و نه هر نوع صنعتی شدن . ناگفته پیداست که کشورهای نفتی هر یک بصنوعی واکثرا تاحدی صنعتی شده اند . ولی این صنعت دارای همان ویژگی هایی است که بارها مورد بحث قرار گرفته است : مونتاز ، وابستگی و عقب ماندگی ، فقدان حلقه های رابط ...

غرب - کارشناس مسایل ایران - غنیمت است . بنظر نمیرسد حکومت دموکراتهای آمریکا مایل بود نه از سروری جهان سرمایه کنار برود و نه اینکه از سهم رشد صنعتی ایران بکاهد ، اما فشارهای خردکننده داخلی آمریکا ، سیاست انزوای صنعتی برخی کشورهای در حال رشد جهان سوم را بنفع تمرکز سرمایه در معسود کشورهای دیگر جهان سوم به کرسی نشاند . رقابت سرمایه‌های غیر آمریکایی نیز بر زمین اقتصادریگانیسی توانست به ایجاد سهم بیشتری برای سرمایه‌های غیر آمریکایی بیانجامد که حاصل آن دور شدن از رشد صنعتی برای آن کشورهای جهان سوم بود که به رشد وابسته امید داشتند . در سایه سیاست نفتی ریگان - تاجسر در آمدن نفتی ایران - و سایر کشورهای صادرکننده نفت - بشدت افت میکند . همه اینها به معنای تسریع در سه حرکت پیچیده در طبقه متوسط ایران بود . اول رشد عددی ، دوم خسارت مالی انبوه آنان در مقابل سل تمرکز سرمایه در دست طبقه متوسط روبه رشد و پیشتاز مالی و با لآخره سوم سردرگمی سیاسی هر چه بیشتر برای انبوه آنان در کنار تمرکز پتانسیل انفجاری بطور پنهان در گوشه و کنار .

ب - "طبقه"ی متوسط شهری پس از انقلاب

طبقه متوسط شهری ایران با ویژگیهای خود عبارتست از : کارمندان دولت ، کارمندان بخش خصوصی ، کاسبکاران جزء ، و دستفروشها ، کاسبکاران متوسط و خرده تولیدکننده‌ها (مثلا صاحبان مرغداری ها ، واحدهای تولیدی کوچکی مانند کفش و بندپوتین و پلاستیک و غیره) کاسبکاران پردرآمد (بجز سرمایه‌مداران سوداگر بزرگ بازار وابسته به جناح حامی سرمایه‌داری نامحدود و با جناح سرمایه‌داری دولتی) ، تکنوکراتها و روشنفکران (به لحاظ فعالیت تولیدیشان و نه به لحاظ وابستگی طبقاتی ، زیرا به لحاظ اخیر به چند گروه مجزا تقسیم میشوند) ، نظامیان و با لآخره صاحبان مشاغل غیردائم "آبرومند" (بجز دستفروشان و دلان سرپایی و جزآن ، وارد در طبقه اجتماعی لومین ها) .

لازمست تصویری از جمعیت کشور بدست دهیم تا وضع طبقه متوسط شهری ایران روشن شود : جمعیت ایران در آغاز سال ۱۳۶۸ در حدود ۵۴ میلیون نفر است . در این تاریخ جمعیت ۴۰ شهر بزرگ کشور (که هر یک بیش از ۱۰۰ هزار نفر جمعیت دارند) به ۲۰ میلیون نفر و کل جمعیت شهرنشین کشور به ۲۹/۵ میلیون نفر بالغ میشود . همین ۴۰ شهر بزرگ در سال ۱۳۵۵ یعنی در حدود ۱۲-۱۳ سال پیش فقط ۱۱ میلیون نفر جمعیت داشتند . ۹ میلیون جمعیت اضافی مساویست با در حدود ۴ میلیون نفر وارد شده به نیروی کار شهری . به سختی بتوان پذیرفت سهمی بیش از ۵۰۰ هزار نفر از آنان به کارگران صنعتی و بیش از ۱۰۰ هزار نفر از آنان به سایر اقشار مولد خدماتی و نیمه صنعتی و کارشناسی و غیره تبدیل شده باشند . سهم اصلی از واردشدگان به شهرها را دستفروش ها ، صاحبان مشاغل متفرقه و نامشخص و سپس کارگران ساختمانی غیردائم به خود اختصاص داده است . جماعت مهاجرین افغانی در این میان هستند .

در سال ۱۳۵۵ تعداد مناطقی که بیش از ۵۰۰ نفر جمعیت داشت و دارای شهرداری نیز بود در کل کشور به ۳۱۸ نقطه میرسید . این رقم در سال ۱۳۶۵ به ۴۱۲ نقطه رسید . این یکمده نقطه‌ی شهری اضافی (در واقع نقاط شهری با تعریف جدید به ۴۹۶ در سال ۱۳۶۵ میرسد ، از هیچ چهره صنعتی و تولیدی و یا چهره آموزشی و خدماتی پیشرفته برخوردار نیستند . روستاهایی هستند با جمعیتهایی شاغل در رشته‌های خدماتی بسیار کم بهره‌ور . مرکب از طبقه متوسط بسیار کم درآمد و البته معدودی لایه‌های پردرآمد در همه شهر

همه پستوانه‌ی ارتباط مناسب با روحانیت و نیروهای انتظامی و سپاه و غیره زندگی مرفه نیمه سنتسی خود را حفظ میکنند توجه داشته باشیم که نیمی از جمعیتی که به شهرها افزوده شده اند ناشی از رشد طبیعی جمعیت و مابقی ناشی از مهاجرت از مناطق روستایی هستند. از آنجاکه هیچگونه سیستم آموزشی - افرایش بهره وری و روحیه تولیدی پس از انقلاب در کشور رشد نکرده است لذا انبوه مهاجرین از روستا به گروه اساسی تقسیم شده اند. اول صاحبان مشاغل متفرقه و غیر سازمانی و لومین و شبه لومین، دوم کارگران ساختمانی و باغبانی و غیره که در مشابهن با مشاغل لومینی هستند و سوم بخش بالنسبه کمتری که بسط کسبه طبقه متوسط شهری سرازیر شده اند. این گروه اخیر بیشتر از خردصورت و نادر و عقب مانده است و به بدرت خردصورت و نادر و عقب مانده است. بهر حال تشکیل نیروی کار گستر صنعتی شاغل در میان مهاجرین بشدت ضعیف است.

از جمعیت ۲۶/۷ میلیونی مناطق شهری کشور (در اواسط سال ۱۳۶۵) تنها ۶ میلیون نفر شاغل بوده اند بر اساس استاندارد های دفتر بین المللی کار از این تعداد فقط ۲/۴۵ میلیون نفر کارگر محسوب میشده اند از ۳/۵۵ میلیون نفر بقیه در حدود ۲/۳ میلیون نفر در موضوع بحث ما، یعنی در آن شغل هایی که در اول این قسمت از آن نام بردیم، قرار میگیرند. فراموش نکنیم که بجز آن ۶ میلیون نفر، شاغلین غیر تمام وقت در کارهای خانگی و غیره، شاغلین کارهای نامشخص، شاغلین در کارهای ساختمانی موقت و متفرقه - چیری در حدود ۲ تا ۳ میلیون نفر میشوند که گاه تحت عنوان نامشخص طبقه بندی میشوند ولی بهر حال در ردیف آن ۶/۵ میلیون نفر شاغل شناخته شده قرار نمیگیرند. به این ترتیب نسبت جمعیت فعال در سطح کشور از ۲۲/۵ درصد تا ۲۳ درصد در نوسان است. ولی واقعیت پابرجای آن به سختی به ۲۵ درصد رسد. بکسی مهم آنکه با هر حساب چیزی در حدود نیمی از آن ۲ تا ۳ میلیون شاغلی که از حیث آماری پلاتکلیف هستند در عمل نیز از حیث شغلی جزء گروه نامشخص ها به حساب می آیند.

و اما اگر ۲/۳ میلیون از ۳/۵۵ میلیون نفر شاغل به موضوع بحث ما مربوط میشود مابقی ۲۵۰ هزار نفر (که حال به ۳۰۰ یا شاید ۲۵۰ هزار نفر رسیده باشند) چه کسانی هستند؟ سرمایه داران بزرگ و بسیار بزرگ تجاری، سرمایه داران بزرگ و متوسط تولیدی، صاحب منصبان عالی اداری و مذهبی و مانند آنها. فراموش نکنیم که در فاصله ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۴ سالانه بطور متوسط ۰/۵ میلیارد تومان و در فاصله ۶۵ تا ۶۷ بطور متوسط سالانه در حدود ۱ میلیارد تومان جریمه گران فروشی و احتکار بطور رسمی اخذ شده است (اخاذی های غیر مثبت شده بکنار و فرارهای از جریمه که درصد اعظم فعالیت احتکاری را میسازد البته باز بکنار). این ارقام نشان دهنده عمق فعالیت آن رده اجتماعیست که از بحث ما خارجند ولی آثار فعالیتشان طبقه متوسط مورد بحث ما را تحت تاثیر قرار میدهد. زیرا فعالیت مالی آنان است که خردمیز شغلی و پولی و مالی برای انبوه طبقه متوسط غیر کارمند دولت میسازد.

تقسیم بندی شغل طبقه متوسط به صورت زیر است:

کارمندان دولت	۶۰۰-۷۰۰ هزار نفر (اینها بجز نظامیان و کارگران بخش دولتی هستند)
کارمندان بخش خصوصی	۲۰۰-۲۵۰ هزار نفر
کاسبکاران جز و دستفروشا	۷۵۰-۹۰۰ هزار نفر
کاسبکاران متوسط و خرده	

تولید کننده ها	۳۰۰-۴۰۰ هزار نفر
کاسبکاران پردرآمد	۱۴۰-۱۶۰ هزار نفر
تکنوکراتها و روشنفکران	۱۰۰-۱۲۰ هزار نفر
نظامیان دائمی	۷۰۰-۸۰۰ هزار نفر
نامشخص	۴۰۰-۵۰۰ هزار نفر (اینها نامشخص های مشخص هستند ولی در حدود ۱/۵ میلیون نفر نامشخص نامشخص داریم)

ج - بیکاری مردان و زنان

از جمعیت ۲۶/۷ میلیونی شهری ایران (در سال ۱۳۶۵) تنها ۶ میلیون نفر دارای شغل گزارش شده است (۲۲ درصد جمعیت). گزارش هامیگویند که ۲۵ درصد جمعیت شهری کشور محصل هستند. اما با توجه به تعداد کثیرتر تک تحصیل کرده ها (به دلیل عدم امکان تحصیل، فقر، عدم علاقه و و اخوردگی اجتماعی و غیره) آنها نمیتوان در حدود ۲۲ درصد از جمعیت شهری را واقعاً محصل به حساب آورد.

گرچه اکثر بزرگ سالان (بالتر از ۶۵ سال) در مناطق شهری کشور به دلیل تورم و عدم کفایت درآمد آماده به کار هستند و در واقع به کارهای متفرقه بدنی و فکری و غیره نیز میپردازند، اما در واقع ۳/۵ درصد از جمعیت شهری کشور عملاً از این فعالیتها باز میمانند. با توجه به ۱۳/۵ درصد جمعیت زیر سن تحصیل (که بگذریم هنوز که هنوز است در مزارع، بدنبال گله، در کارگاههای قالی بافی، واحدهای صنعتی و رنگرزی و غیره از این نیرو استفاده میشود) در جمع ۲۹ درصد از جمعیت کشور میباید غیر فعال باشند. اما باقیمانده جمعیت شهری یعنی آن ۶۱ درصد از ۲۶/۷ میلیون نفر که در سال ۱۳۶۵ تعدادشان ۱۶/۴ میلیون نفر میشد اینک تعدادشان به ۱۸ میلیون رسیده است. نیمی مرد، نیمی زن. وضع کلی اشتغال آنها را قبلاً توضیح دادیم. در فاصله ۱۳۶۵ تا ۱۳۶۸ تفاوت در توسعهی بیکاری و افزایش شغل های نامشخص است و پس.

از ۸/۲ میلیون نفر زنان آماده بکار مناطق شهری کشور در سال ۱۳۶۵ تنها ۵۲۰ هزار نفر شاغل و تعداد ۲۲۰ هزار نفر بیکار در جستجوی کار بوده اند. مابقی را باید مطلقاً بیکار یا دردهی خانهداران به حساب آورد. البته رقمی در حدود ۲۰۰ تا ۲۵۰ هزار نفر نیز به شاغل ثبت نشده کمی با فکری و هنری و دستی مشغول بوده اند (این رقم سر جمع است و با احتساب تبدیل انبوه کارکنان نیموقت و پراکنده به کارکنان تمام وقت). در مجموع ۷/۱۵ میلیون نفر از زنان کشور بطور کلی خانه نشین بوده اند. از آن میان ۴۰ درصدشان زیر چتر خانواده کارگری و ۵۵ درصدشان زیر چتر طبقه متوسط شهری زندگی میکرده اند. در طول ۱۰ سال پس از انقلاب، رفته رفته تغییرات اجتماعی و فرهنگی و بینش زنان خردبور و زوازی بطور بیسابقه ای خاص قشر اجتماعی خود و بایکدیگر متفاوت بوده است. به عنوان مثال زنان کاسبکاران سنتی مذهبی، زنان ملایان و مداحان و طلبه ها و خادمین مسجد و امامزاده و نیز عناصر بسیار نزدیک به حزب الله و روحانیست عمرشان را به مسجدنشینی، نماز جمعه و کمیل و دعا رفتن و خیرچینی و جاسوسی و سایر فعالیت های حزب الهی و غیره سپری کرده اند، بجز آنکه صف و کوپن بازی نیز سرگرمی اصلی بشمار میآمده است. زنان کارمندان عمرشان غالباً به یافتن راههای صرفه جویی، کوپن بازی و صف نشینی و انجام کارهای کمکی

میگذرد.

ارتعداد ۵۲۰ هزار نفر شاغلین رسمی تنها ۷۰ هزار نفر زن کارگر در مناطق شهری کشور حضور داشته‌اند. در مقابل ۴۵۰ هزار نفر شاغل اداری و فنی محسوب می‌شده‌اند. انبوه زنان بافنده و کارکنان فامیلی بدون مزد که در آمارها منعکس نشده‌اند، کارشان در جهت تامین معاش خانواده‌های شهری و روستایی که به‌سختی از تورم لطمه می‌بینند به صورت روزمره و تقریباً ناآشکار صورت می‌گیرد.

بیکاری زنان پدیده‌ای ریشه‌دار در کل وضعیت عقب ماندگی - وابستگی است. حتی در شرایطی که رشد اقتصادی کامل و جامع نیست و فقط ترقی‌های مقطعی و موضعی حادث می‌شود، ممکن است سطح اشتغال زنان بالا باشد. زنان در آن صورت در جامعه‌های مانند ایران در مشاغل مربوطه به فعالیت‌های متفرقه و دستی فرصت‌های بهتری می‌یابند. اما در مشاغل سازمان یافته، زنان بیشتر در مشاغل خدماتی و سپس تولیدی نقش خواهند داشت. زنان خرده‌بورژوا تقریباً بهیچ وجه حاضر به قبول کارهای کارگری نیستند و کار در فعالیت‌های دفتری و نظایر آن ترجیح می‌دهند. در شرایطی که اوضاع اقتصادی سخت است بازندرتا زنان خرده‌بورژوازی به قبول کار در کارخانه - اگر موجود باشد - تن می‌دهند.

بهر حال سقوط شدید اقتصادی در دوره‌ی ۱۰ ساله پس از انقلاب اشتغال عمومی زنان را بطور نسبی - پایین آورده است و در عوض فعالیت‌های بدون مزد و متفرقه و کارهای نامشخص به سطح بالاتری رسیده است. در حالیکه جمعیت شهری در فاصله‌ی ۱۳۵۵ تا ۱۳۶۵ در حدود ۱۱ میلیون نفر زنان شهرنشین در حدود ۵ میلیون نفر زیاد شده‌اند، اشتغال رسمی زنان از ۲۰۰ هزار نفر فقط به ۵۲۰ هزار نفر افزایش یافته است.

بیکاری گسترده مردان و زنان، اشتغال به فعالیت‌های متفرقه با گذران روزمره، دوری زنان از انواع فعالیت‌های اجتماعی متشکل - شغلی و غیر شغلی - غیاب فرهنگ مترقی جامع و باز و روحیه‌ی دموکراتیک و عدم ادغام اندیشه‌ای با مسائل کارگری و سوسیالیستی، موجب رونق بارار فردگرایی و خودخواهی و غیر سیاسی‌شدگی اجتماعی و عامل رشد شدید تمایلات محافظه‌کارانه شده است. زنان خرده‌بورژوازی از این حیث بطرز عجیبی دچار واپس‌نشستگی اجتماعی هستند. زنان از طریق القانات خانوادگی این روحیه را در فرزندان و مردان خانواده نیز تقویت می‌کنند. ناراضبیتی زنان خرده‌بورژوازی متوسط و پایین‌تر از متوسط بسیار شدید است اما تقریباً هیچ‌جا بصورت متشکل بروز نکرده است.

ناراضایی طبقه‌ی متوسط پایین و روبه‌ازدباده‌ی هنوز به دلیل فقر مطلق نیست به دلیل محرومیت و ناکامی است که فشار تورم و توزیع ناعادلانه امکانات اجتماعی به ایشان تحمیل می‌کند. طبقه‌ی متوسط ایران از حیث امکانات موجود و امکانات پنهان، قابلیت تحمل فشارهای فراوانتری را داشته است و این‌را عامل ایجاد فشار یعنی مقامات اقتصادی کشور که نیاز به ایجاد صرفه‌جویی عمومی به نفع بودجه‌ی جاری دولت داشته‌اند بهتر از خود طبقه‌ی متوسط میدانسته‌اند. وانگهی محرومیت بخش وسیعی از طبقه‌ی متوسط از کالاهای مصرفی به معنای محرومیت همه‌ی آنها نیست. به این ترتیب ناهمگونی عجیبی از حیث درآمد بر خورداری میان اعضای طبقه‌ی متوسط وجود دارد. در غیاب کالا و امکانات مصرفی و خدماتی کافی، تلاش برای کسب پول (که البته با وجود پول فراوان بی‌پشتوانه تولیدی در دستها، برای بسیاری کارچندان دشواری نیست) می‌تواند سرگرمی‌های طبقه‌ی متوسط را بسازد. کارمندان دولت، کاسبکاران کارکنان بخش خصوصی، همگی به جستجوی راه‌های پیدا کردن پول هستند. این پول درآوردن اما به معنای ارتقای سطح زندگی و بقینا ارتقای فرهنگ تسوده‌ای آنان نیست و نخواهد بود. اتفاقاً طبقه‌ی متوسط

محرومتر، جستجوگرتر بوده است و از سطح دانش و فرهنگ و بینش سیاسی خود را برخوردارتر کرده است. در این میان البته تکنوکراتها و بوروکراتها به طرز عجیبی به دوگونه سیاسی و غیرسیاسی تقسیم میشوند. غیرسیاسی ها در مجموع رده اقل از موفق طبقه متوسط (پول ساز، پرمصرف، تامین آتی و مسکن و وامیسن زندگی فرزندان، دارای امکان مسافرت خارج از کشور و ۱۰۰۰) جای دارند، اعم از اینکه از رده تکنوکراتها و بوروکراتهای موفق باشند یا صاحبان فعالیت مالی و دلالتی و خرده تولید و غیره.

در سال ۱۳۶۵ از ۸/۱۵ میلیون نفر مردان آماده بکارکشورتنها ۵/۵ میلیون نفر شاغل بوده اند که از آن میان ۱ میلیون نفرشان بلا تکلیف و دارندگان مشاغل آبکی و پنهان و غیبی و غیره هستند (در حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار نفر ماموران امنیتی، خیرچین ها، بپاها، دلان و ویژه مقامات و غیره در این آب و خاک داریم) در حال حاضر از حدود ۲/۵ میلیون بیکار شهری در میان مردان ایران صحبت میشود. در این میان خیل پیشست کنکوربها (۲۵۰ تا ۵۰۰ هزار مرد و ۲۰۰ هزار زن) به نوعی با بیکاری خودکنار می آیند و از بودجهی خانواده استفاده میکنند.

بیکاری در میان طبقه متوسط به يك حرکت دسته جمعی یاب به يك اعتراض فکری و همسو که میرانگیزاننده ریشمبایی عمومی توام با تجزیه و تحلیل شرایط اجتماعی باشد نیانجامیده است. البته تا حدی قضیه را باید به سرکوب مفولی هر نوع اعتراض از سوی دولت مربوط دانست اما وجه با اهمیت دیگر قضیه امیدهاست که با حرکت های فردی بخش عمده ای از خردمبورژوازی ایران در سر می پرورد. حتی آن جناح سیاسی شده که متمایل به بازگشت سلطنت است ایده هایش را با عمل توام نمیکند. منتظر ورود خود بخودی دولتست همایونی می نشیند.

خردمبورژوازی را دیگال عملاً بجز در حرکت های پراکنده و بجز نیرویی در دل اقشار جوان خردمبورژوازی متوسط پایین تر وجود ندارد. را دیگال هم خردمبورژوازی در واقع تبلور خود را در خشم انفرادی و پراکنده هر چه بیشتر در بازار تاب به محرومیت های عمومی جوانان و محرومیت هایی چون گرانی، بلا تکلیف فرزندان، مسئله مسکن، آزار اجتماعی و عدم آزادی در زندگی روزمره و غیره نشان میدهد، بی آنکه میان این ناراضی و بنیانهای اجتماعی و اقتصادی آن رابطه و سازماندهی وجود داشته باشد.

د - جنبه های مبارزاتی

گفتیم که مبارزات اقتصادی تقریباً در میان گروه های مختلف خرده بورژوازی ایران شکل نگرفته است. راه حل های فردی و زیرکی اقتصادی متاسفانه به سرعت بیشتر و بیشتری متداول میشود. اما در همین حال ناراضی های ناشی از محرومیت های مختلف جنبه های متفاوتی از مقاومت را برانگیخته است. گرچه هیچ سازمان متشکل خرده بورژوازی وجود ندارد و رادبوهای خارجی جز تب و تاب يك روزه رابطه ای با اقشار مختلف اجتماعی شونده خود برقرار نمیکند، اما با اینوصف مسائل مردم را بهم می پیوندند.

گرانی بویژه گرانی هایی از ناحیه دولت ناشی میشود و مکر و حيله مقامات در برنامه های ضد تورم از موارد عمده ایست که نوعی پیوستگی قلبی میان اقشار مختلف مردم بویژه خرده بورژوازی متوسط و پایین تر از متوسط و طبقه کارگر پدید آورده است. طبقه متوسط شهرهای بزرگتر فرهنگ و فریاد مبارزاتی متشکل تر و رساتری بالنسبه دارند. پیشتر وقتی دامنه ای جنگ به تهران کشید موج ناراضی ها میرفت که به صفوف

متشکل تبدیل شود. شتاب حاکمیت در پذیرفتن قطعنامه‌ی شورای امنیت یک دلیل عمده‌اش ایجاد تنشهای غیرقابل پیشگیری و خطیر در میان مردم کوچه و بازار شهرهای تهران و شهرهای بزرگ دیگر کشور بوده است. طبقه‌ی متوسط از عادت و روحیه‌ی مطالباتی و کنجکاوای سیاسی بسیار بالاتری نسبت به گذشته برخوردار است. مقدار فروش کتب و مجلات بسیار بالا رفته است. این جریان نوعی روشنایی و وحدت بیشتر درونی میان مردم عادی پدید می‌آورد که سیاست فرهنگی دولت از طریق کنترل کاغذ و کنترل مطبوعات نیز سخت مشغول مقابله است. اگر گرایش به سمت مبارزه طبقاتی برخلاف سالهای ۱۳۵۷ تا ۱۳۵۹ شدیدی و امیدبرانگیز نیست چهره‌گرایش به سمت مبارزه با خصلت کامل دموکراتیک (و نه دموکراتیک - طبقاتی) در درون آن افشار طبقه‌ی متوسط که تحت ستم بیشتر هستند در عین حال درک آگاهی اجتماعی بیشتری دارد وجود دارد.

جوانان و نوجوانان طبقه‌ی متوسط یعنی آن ۴/۵ تا ۵/۵ میلیون نفری که امروز به حدود ۷ میلیون نفر رسیده‌اند امیدبخش‌ترین جناح مبارزه دموکراتیک به شمار می‌آیند. محرومیت‌های شدید این نیروی جوانان از جهات مختلف از آنها پتانسیل انفجاری می‌سازد: عدم امکان آموزش عالی و در نتیجه ایجاد سپاه پشت کنکوریها، تله‌ریازی و - در گذشته و کماکان هنوز احتمال - جنگ و جبهه، محرومیت و حضور بیعدالتی مصرفی در میان جوانان یک شهر و محله‌ی خاص و فشاری که کماکان است و طاقت فرسای سپاه و کمیته‌ها، سختگیری والدین به دیسپلین سختگیری اجتماعی و ...

زنان خردبوروازی پایین‌تر از متوسط به دلیل رودررویی مستقیم با مسائل مادی و فشارهای اقتصادی بردوش خانواده، در واقع نیرویی مرکب از خشم فروخورده‌اند. کشته شدن فرزندان و با احتمال آن، بی‌کساری بی‌تحمیلی، بیعدالتی، عدم امکانات کافی در تسهیلات زندگی مانند آب و برق و گاز و از همه مهم‌تر محرومیت از مواد غذایی کافی دامن خانواده‌های طبقه‌ی متوسط پایین را گرفته است. اینان به لحاظ درآمد ۶۰ تا ۷۰ درصد از خانواده‌های طبقه‌ی متوسط را تشکیل میدهند. گرچه هیچ نشانه‌ای از جنبش مبتنی بر ناوضایتی در میان زنان خرده‌بوروازی وجود نداشته است. اما این خلا، نامیدکننده نیست زیرا فشار واقعی مهلك تر از آنست که از بی‌سوادبرود. مسئله این است که میان خواستهای اقتصادی طبقه‌ی متوسط فقیر و عقب مانده با خواستهای اقتصادی طبقه‌ی متوسط غیرسیاسی بالا باید تفاوت قائل شد، هر چند خواستهای اجتماعی مانند آزادی رفتار، فراغت از فشار حزب الله و سپاه و کمیته در میان آنان یکسان باشد. ●

پ - آرام